

**سجادپور** - چند روز قبل، اهالی یک مجتمع مسکونی در مشهد به تعقیب دزدی پرداختند که به قصد سرقت موتور سیکلت وارد پارکینگ شده بود.

پس از تماس ساکنان مجتمع با پلیس ۱۱۰، بلافاصله گشت انتظامی کلانتری شفاى مشهد از راه رسید و حلقه های قانون را بر دستان این سارق جوان گره زد. با انتقال وی به دایره تجسس کلانتری، بازجویی های تخصصی ازوی بانظارت مستقیم سرگرد علی امارلو (رئیس کلانتری) آغاز شد. بررسی ها نشان داد: متهم که سوابق کفری دارد چند روز قبل نیز موتورسیکلتی را از همین مجتمع مسکونی س رقت کرده بود به همین دلیل بازجویی های فنی برای کشف سرقت های احتمالی دیگری توسط گروه ورزیده ای از افسران تجسس به سرپرستی سروان آریایی ادامه یافت. آن چه می خوانید گفت و گوی خراسان با این دزد حرفه ای است که قرار بوده پرونده وی در دایره مددکاری اجتماعی کلانتری مورد بررسی های کارشناسی و روان شناختی قرار گیرد.

**خودت را معرفی کن.**
هـ- هستم.

**نام مستعار هم داری؟**
بله گاهی دوستانم گودزیلا صدایم می زنند.

**چرا به این نام معروفی؟**
از دوران کودکی و نوجوانی به این هیولا و موجود خیالی علاقه مند بودم. از طرفی خانواده ماجزو خلافکاران منطقه بودند و تعدادی از برادرانم در شرارت شهرتی داشتند. من نیز برای این که نزد آن ها کم نیاروم این نام را بر خود نهادم. از سوی دیگر از این که دوستانم گودزیلا صدایم می زدند احساس قدرت می کردم!

**چند سال داری؟**
۴۲ سال دارم.

**اهل مشهدی؟**
بله و در حاشیه شهر سکونت دارم.

**چقدر درس خواندی؟**
تا کلاس چهارم ابتدایی درس خواندم.

**چرا ادامه تحصیل ندادی؟**
علاقه ای به درس و مدرسه نداشتم. از طرف دیگر به دلیل نزاع های مکرر در مدرسه و ضرب و شتم معلمان و دانش آموزان از مدرسه اخراج شدم.

**شغلت چیست؟**
قبلا رنگ کاری می کردم اما مدت دو سال است که کارتن خواب هستم.

**چند خواهر و برادر داری؟**
۱۲ برادر و ۹

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

خواهر تنی و ناتنی دارم چون پدرم سه همسر داشت و من فرزند چهارم از همسر دوم پدرم هستم البته ناگفته نماند که سه نفر از برادرانم از دنیا رفتند.

**چرا؟**
برادر بزرگ ترم در سال ۱۳۸۰ با اتهام قتل و شرارت اعدام شد. او جنون و مشکل روانی داشت و همراۀ آزار می داد به طوری که ماه همگی از مرگ او خوشحال شدیم! برادر دیگرم نیز ۱۵ فقره سابقه محکومیت کفری داشت که چندین فقره آن مربوط به شرارت و حمل سلاح بود و حدود ۹۰دما قبل به صورت مشکوکی از دنیا رفت و برادر دیگرم نیز در حالی که در زندان به سر می برد فوت کرد.

**در دوران کودکی و نوجوانی ات با چه کسانی زندگی می کردی؟**
با مادر و خواهر و برادرانم زندگی می کردم. پدرم ماه ها به دیدار من می آمد. او دایم آزار می سر و تعدال روانی نداشت. هر وقت به خانه می آمد به پناهانه های واهی مادر مرا به یاد تنگ می گرفت.

**پس ارتباط مصیمانه ای با پدرت نداشتی؟**
خیر من از پدرم متنفر بودم. او همواره مرا مورد اذیت و آزار روحی و جسمی قرار می داد.

**پدرت نیازهای مادی تان را تامین می کرد؟**
خیر مادرم در خانه های مردم کارگری می کرد تا مخارج زندگی مان تامین شود. من و برادرانم نیز از بچگی سر کار رفتیم.

**تلخ ترین خاطره دوره کودکی ات را به خاطر داری؟**
بله! پدرم در یکی از روستاهای اطراف مشهد یک اسب سیاه داشت. من خیلی به آن اسب علاقه مند بودم. یک روز پدرم من و دو نفر از برادران ناتنی ام را به آن روستا برد. او آن ها را اسوار اسب کرد اما به من اجازه سوار شدن نداد و این در حالی بود که من از آن ها بزرگ تر بودم. وقتی اعتراض کردم پدرم با آجر و کلوخ به جانم افتاد و آن قدر کتکم زد که تمام صورت و بدنم خونین و مجروح شد و بیوش شدم. شدم جراحات به گونه ای بود که تا پای مرگ رفتم.

هنوز هم پس از سال ها آثار آن کتک کاری روی صورت من هست ( متهم ماسکش را برداشت و نشان داد)

**چه آرزویی در دوران کودکی ات داشتی؟**
متهم در حالی که سعی می کرد اشک هایش را پنهان کند گفت: هیچ آرزویی نداشتم. فقط دوست داشتم مثل آدم های معمولی زندگی کنم.

**معتادی؟**
بله از سال ۸۵ مصرف مواد مخدر را آغاز کردم.

**چه شد که مصرف مواد مخدر را آغاز کردی؟**
برادر ناتنی ام معتاد کرد. او که تنها چند ماه از من کوچک تر بود همیشه به من حسادت می کرد و از سر انتقام جویی من را ترغیب کرد که شیر تر پاک استعمال کنم.

**چه شد که مصرف مواد مخدر صنعتی را آغاز کردی؟**
سال ۸۷ در یک قمارخانه با



دختری به نام «الف» آشنا شدم که ۱۹ ساله بود و به شیشه و کریستال اعتیاد داشت و من نیز به واسطه دوستی با او به مصرف مواد مخدر صنعتی (کریستال) روی آوردم.

**رابطه عاطفی ات با «الف» به کجا رسید؟**
از او جدا شدم و یک سال بعد با «میم» ازدواج کردم. چون به همسرت آشنا شدی؟ از دواج مان به صورت سنتی بود.

**اکنون ارتباطت با همسرت چگونه است؟**
مدت هفت سال است که جدا از یکدیگر زندگی می کنیم.

**فرزند هم داری؟**
بله یک دختر و یک پسر ۸و ۱۰ ساله دارم. دخترم نزد مادرش و پسرم با مادرم زندگی می کند.

**گفت و گو با گودزیلای سارق پشت میله های بازداشتگاه**

**انحصاری خراسان**

# خودنمایی در محله تاسرقت در گورستان!

**بعد از این که با موتور سیکلت سرقتی از مجتمع خارج شدید کجا رفتید؟**
من را کب موتور سیکلت بودم و «الف» سر نشین بود. باهم به قبرستان های چاهشک رفتیم. «الف» باتری موتور سیکلت را برداشت و به منزل یک مواد فروش رفت و با دو بسته مواد مخدر حاوی شیشه و هروئین بازگشت. بسته حاوی شیشه را به من تحویل داد و بسته هروئین را خودش گرفت. او ادعا کرد باتری موتور را ۳۰ هزار تومان فروخته است که من می دانستم دروغ می گوید ولی خمار بودم و چاره ای جز قبول حرف او نداشتم. در حین استعمال مواد مخدر از غفلت «الف» استفاده کردم و موتور سیکلت را برداشتم و به محله ای رفتم که در آن کار خلاف انجام می دادم و قمار می کردم. موتور سیکلت را مقابل منزل [ج] پارک کردم و به مبلغ ۸۰۰ هزار تومان به او فروختم.

**با پول فروش موتور سیکلت چه کاری انجام دادی؟**
لباس خریدم، مواد مخدر تهیه کردم و به قمار خانۀ فتم و بخشی از آن را هم قمار کردم که متأسفانه باختم. فردای آن روز موتور سیکلت دیگری را از همان مجتمع سرقت کردم که توسط ماموران دستگیر شدم.

**هدفت در زندگی چیست؟**
الان هیچ هدفی ندارم ولی آرزو دارم روزی مواد مخدر را کنار بگذارم و همسر و فرزندانم را زیر پر و بال خود بگیرم.

**نگاهت به آینده چیست؟**
آینده ام را سیاه، تاریک و مرگبار می بینم. **خوشبختی را چگونه معنا می کنی؟**
اگر سالم زندگی کنی یعنی خوشبختی!

**چه کسی را در سرنوشت پیش آمده مقصر می دانی؟**
اول خودم و بعد پدرم را مقصر می دانم.

**اگر به گذشته برگردی چه مسیری را در زندگی ات انتخاب می کنی؟**
نمی دانم! دوست دارم به شما بگویم مسیر درستی را انتخاب می کنم و انسان بهتری خواهم شدا اما با خانواده ای که در آن به دنیا آمدم رشد کردم فکر نمی کنم آدمی غیر از گودزیلا بشوم! از تعداد ۱۲ پسر که پدرم داشت همگی معتاد و خلاف کار شدند حتی یک نفر مسیر در ست را انتخاب نکرد... **چه توصیه ای برای جوانان داری؟**
کاش من برایشان همچون آینه عبرت باشم تا سراغ مواد مخدر و رفیق بازی نروند. جوانان بدانند انتهای موادو خلاف به تبااهی خواهد رسیدو...

**چگونه به کار خلاف روی آوردی؟**
با اعتیاد به مصرف مواد مخدر صنعتی انگار در دنیای دیگری زندگی می کردم. از طرفی هزینه استعمال مواد مخدر بیشتر شد و در حالی که به جمع آوری ضایعات روی آورده بودم با زنی به نام «ن» آشنا شدم. او هم به شیشه و کریستال اعتیاد داشت و در حاشیه شهر از راه خلاف و خرید و فروش مواد مخدر روزگارش را می گذراندم و من از محافظت می کردم و با دیدگارش بودم تا زیر سایه حمایت های گودزیلا، شرور محله خلاف کند و کسی مزاحمش نشود! پس از مدتی هم او را به عقد موقت خود بردآوردم اما مدت سه ماه است که «ن» توسط ماموران دستگیر شده و دوران محکومیت اش را در زندان می گذراند.

**چند فقره سابقه کفری داری؟**
به جرم حمل مواد مخدر و سرقت در کدام دویارو به جرم قمار بازی یک باراهی زندان شدم.

**زندان را چگونه جایی می بینی؟**
زندان جای خوبی است اگر آدم «آدم» بشود!

**چرا پس از بازگشت از زندان زندگی جدیدی را شروع نکردی؟**
من هیچ وقت در زندگی راهنمای خوبی نداشتم. وقتی از زندان آزاد می شدم باز هم در جمع خلافکاران قرار می گرفتم و به اعتیاد و کار خلاف روی می آوردم. **شما به اتهام سرقت موتور سیکلت از مجتمع مسکونی دستگیر شدید. در این باره چه توضیحی دارید؟**
بله اتهام سرقت را قبول دارم. روز گذشته به همراه دوستم «الف» معروف به جگرگی به همین مجتمع مسکونی رفتم و یک موتور سیکلت را سرقت کردیم. امروز هم به تنهایی به همین مجتمع آمدم و مجدد موتور سیکلت دیگری را سرقت کردم.

**چه نسبتی با «الف» داری و چه مدتی است که او را می شناسی؟**
نسبتی با او ندارم. در کمر بندی که محل تجمع معتادان است با او آشنا شدم. او هم مانند من کارتن خواب بود و پیشنهاد داد که به اتفاق هم سرقت انجام دهیم. **نحوه سرقت موتور سیکلت را شرح دهید؟**
ابتدا «الف» وارد مجتمع شد و به من گفت بیا داخل، من هم پشت سرش حرکت کردم. او سوییچی را از داخل جیبش بیرون آورد و روی همه موتور سیکلت ها امتحان کرد. من هم در قسمت سرویس بهداشتی پنهان شدم تا این که یکی از موتور سیکلت ها که قفل گردن نداشت روشن شد، سپس موتور سیکلت را از مجتمع بیرون آوردم و فرار کردیم.

## اعتراف شوهر به قتل زن ۱۴ ساله!

همسر مبینا سوری به قتل زن ۱۴ ساله اعتراف کرد. به گزارش ر کنا، قتل ناموسی این بار در لرستان اتفاق افتاد. ۸۰ شهرویر امسال دختر جوانی به نام مبینا سوری ۱۴ ساله، اهل و ساکن بخش سوری استان لرستان، با انگیزه ناموسی توسط یکی از اعضای خانواده خود به قتل رسید. این خبری بود که در روزهای ابتدایی و قبل از اعتراف شوهرش به قتل منتشر شده به نظر می رسید که مبینا توسط یکی از اعضای خانواده اش به قتل رسیده و شوهرش دخالتی نداشته است. اهالی بخش سوری لرستان که قتل ناموسی در آن اتفاق افتاد، انگیزه این قتل ناموسی را انتصابت بی پایه و اساس اعلام کردند. سردار الهی، فرمانده انتظامی استان لرستان در گفت وگو با ر کنا درباره جزئیات این حادثه گفت: «این قتل به دلیل اختلافات خانوادگی رخ داده بود و متهم به قتل شش سال و دو ساله دستگیر شده است. متهم یکی از بستگان خود مقتول است، در همین حال فرماندار رومشکان از اعتراف قاتل خانم ۱۴ ساله در روستای سوری این شهرستان خبر داد. نعمت... دستیاری افزود: در پی وقوع این قتل هشت نفر مظنون از جمله برخی اعضای خانواده مقتول دستگیر و پس از اعتراف قاتل که همسر این خانم مقتول است، همه افراد بازداشت شده، آز شدند. وی ادامه داد: متهم به قتل هم اکنون در بازداشت است. فرماندار رومشکان از رسیدگی ویژه به این پرونده توسط دادگستری و نیروهای قضایی خبر داد و افزود: به زودی نتایج بیشتری در این باره منتشر می شود.

این باره منتشر می شود.

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

## حوادث

## ۹

در امتداد تاریکی

**ماجرای دختری که به باغ ویلا نرسید!**

وقتی به خاطر درگیری بعد از وقوع تصادف من و آن جوان غریبه را به کلانتری منتقل کردند تازه فهمیدم که در چه محصه وحشتناکی افتاده ام چرا که...

این ها بخشی از اظهارات دختر جوانی است که به خاطر فرار از صحنه تصادف به همراه راننده خودرویی که حالت طبیعی نداشت توسط ماموران انتظامی دستگیر شده بود. این دختر ۲۶ ساله که مصدبی سالن آرایشگاه زانه است، در حالی که بیان می کرد نمی دانم از وقوع این حادثه تلخ باید خوشحال باشم یا ناراحت، در باره این ماجرای تاسف بار به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری آبکوه مشهد گفت: حدود یک ماه قبل به همراه یکی از دوستان نزدیکم برای مسافرتی چند روز به شمال کشور رفتیم. آن جا با مرد جوانی آشنا شدم که فروشگاه لوازم آرایشی داشت. خیلی زود صحبت های ما گل انداخت و بایکدیگر صمیمی شدیم طوری که «هادی» از ما پذیرایی کرد و ما را با خودروی شخصی اش به نقاط تفریحی و دیدنی برد. با آن که او همسویک فرزند خردسال داشت اما باز هم برای آن که ساعتی را در کنار ما بگذراند به همسرش دروغ می گفت و ادعای دردمشغول و کار کاسی می است. خلاصه بعد از چندروز من و دوستم در حالی به مشهد بازگشتیم که «ارحله» شماره تلفن همراهش را به هادی داد. از آن روز به بعد دیگر تقریباً ماجرای مسافرت شمال را فراموش کرده بودم که یک شب ارحله با من تماس گرفت و گفت هادی به مشهد آمده است و قصد دارد دورا هم ملاقات کند. من هم احساس می کردم باید به بنوعی زحمات هادی را جبران کنم به مادرم گفتم برای دیدار ارحله به منزل آن ها می روم و خیلی زود باز می گردم، اگر چه ابتدا مادرم با مطرح کردن شرایط خاص کرونا سعی کرد مرا از رفتن بازدارد اما در نهایت با اصرار های من اجازه داد که ساعتی را در کنار دوستم باشم. من هم با ابراجی دیدم تا کسی در رست تا نزدیکی میدان رفردوسی آمدم و در آن جا ارحله و هادی را دیدم که داخل خودرو منتظر من نشسته بودند. اگر چه در همان اولین برخورد احساس کردم هادی رفتاری غیر متعارف دارد ولی موضوع را به حساب سرخوشی و خوشحالی او از دیدار دوباره گذاشتم. با این حال هادی مانند قبل نبود و هنوز مسافت تا نزدیکی میدان آبکوه بودم که ارحله با عذرخواهی از ما از خودرو پدیده شد و شماخوتان به «دور دور» و خوش گذرانی برپید. اصرار من هم فایده ای نداشت و هادی در حالی که دستش را از شیشه خودرو بیرون آورده بود فریادی زد: «خدا حافظ بانو!» پدال گاز را فشرد. او به صورت غیر عادی و نامتعارف بوق می زد و از لا به لای خودرو و بارز می داد. او که مدعی بود برای خرید لوازم آرایشی به مشهد آمده است در حالی که دسته کلیدی را نشانم می داد گفت:

«این کلید باغ ویلا ییکی از دوستانم است و می توانیم ساعتی را در آن جاسبری کنیم!» با آن که از این پیشنهاد و بر نامه ریزی او تعجب کرده بودم با چهره ای مضطرب گفتم من به مادرم قول داده ام که خیلی زود برگردم نمی توانم به باغ ویلا بیایم چون پدرم و مادرم نگران می شوند و... در میان همین گفت و گوها بود که ناگهان هادی خودرو را محکم به عقب یک خودروی سواری دیگر کوئید به طوری که کاپوت خودرو جمع شد اما او که گویی حال طبیعی درستی نداشت پدال گاز را فشرد و از صحنه تصادف فرار کرد. دو جوان نیز که سر نشین خودروی پژو بودند به تعقیب ما پرداختند. هادی هیچ توجهی به التماس های من نداشت و همچنان با سرعت ویران می داد تا این که بالاخره در نزدیکی پلیس راه امام هادی مقابل خودروی ما را گرفتند و با هادی در گیر شدند. وقتی ماموران گشت کلانتری آبکوه به تماس شهروندان به محل رسیدند تازه فهمیدم که هادی مشروب خورده و به همین دلیل رفتارهای غیر طبیعی دارد. خلاصه ماموران ما هم که هیچ نسبتی با هادی نداشتم به کلانتری منتقل کردند، این جابود که متوجه شدم در چه محصه وحشتناکی افتاده ام. اگر آن تصادف رخ نمی داد معلوم نبود یک مرد غریبه مست در باغ ویلای خلوت چه بلایی بر سر می آورد! از سوی دیگر نیز همسر هادی متوجه ماجرا شده و در حالی به مشهد می آید که من هیچ توجهی برای حضورم به خودروی شوهرش ندارم. حالا هم در حالی بازداشت شده ام که نمی دانم پاسخ مادرم را چگونه بدهم اما ای کاش... شایان ذکر است پرونده این دختر جوان با صدور دستوری از سوی سر هنگ ابراهیم خواجه پور (رئیس کلانتری آبکوه) و برای طی مراحل قانونی به دادسرا ارسال شد.

**ماجرای واقعی باهمکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی**

**آگهی دعوت مجمع عمومی فوق العاده**

**شرکت تعاونی مسکن شماره ۴ فارغ التحصیلان دانشگاه مشهد**

**شماره ثبت ۱۰۲۲۵ (نوبت اول)**

جلسه مجمع عمومی مزبور ساعت ۱۱ صبح روز یکشنبه مورخ ۰۴/۰۷/۱۴۰۰ در محل مشهد سالن اجتماعات مرکز استعدادهای درخشان واقع در بلوار قرنی نه رسیده به میدان فردوسی برگزار می گردد. از کلیه اعضای تعاونی دعوت می شود در جلسه حضور بهم رسانند.

**دستور جلسه:**

۱- تصمیم گیری درخصوص انحلال شرکت

در صورت عدم امکان حضور عضو می تواند وکالت خود را به فرد دیگری واگذار نماید در این صورت تعداد آراء هر عضو حداکثر سه رای و آراء و کالتی فرد غیر عضو یک رای خواهد بود. ضمنا وکیل و موکل می بایست تا حداکثر یک هفته پس از انتشار آگهی برای دریافت برگه ورود (حضور در جلسه) از ساعت ۹ صبح الی ۱۴ به دفتر قانونی به آدرس: خیابان احمدآباد، بین سه راه راهنمایی و کوچه شیرین، ساختمان میر طبقه سوم واحد ۱۲۷ به شرکت مراجعه نمایند. شماره تماس: ۳۸۴۱۵۹۴۰

توجه: همراه داشتن اصل برگه سهام و کارت شناسایی معتبر برای حضور در جلسه الزامی است.

**هیئت مدیره**